

نگاهی نو به مفهوم شهر از نظرگاه زبان و فرهنگ فارسی*

دکتر ناصر براتی**

تاریخ دریافت مقاله: ۸۱/۷/۱۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۱/۸/۲

چکیده:

مقاله حاضر حاصل کنکاشی ذهنی در مورد تفاوت‌ها یا مشابهت‌های احتمالی موجود بین پدیده‌های محیطی در جوامع و فرهنگ‌های مختلف است. مقاله در پاسخ به این سؤال بزرگ می‌گردد که شهر در فرهنگ و تاریخ سرزمین ما در چارچوب زبان فارسی چه مفهومی داشته است؟ تا بتواند مقدمه‌ای باشد بر سؤال دیگری که آیا شهر در فرهنگ، تاریخ و جامعه ما با آنچه که در میان جوامع دیگر وجود دارد یکی است؟ برای راهیابی به پاسخ سؤال اول در این مقاله مفهوم کلمه شهر، عمدتاً با اتکاء بر لغت نامه وزین و ارزشمند مرحوم دهخدا، ریشه‌ها و مترادف‌های آن در زبان فارسی مورد بحث قرار گرفته‌اند. همچنین سعی شده است ارتباط بین این مفاهیم نیز تا آنجا که در وسع نگارنده است مورد توجه قرار گیرد. این مقاله فتح بابی است برای آنکه کشف کنیم (یا دوباره کشف کنیم) که شهر در جامعه ما چه بوده، چه هست و چه باید (می‌تواند) باشد.

واژه‌های کلیدی:

فرهنگ، زبان، شهر، زبان‌شناسی، تاریخ، شهرسازی، واژه، معناشناسی، فارسی، مفهوم.

* این مقاله برگرفته از طرح تحقیقاتی انجام شده در مرکز مطالعات و تحقیقات معماری و شهرسازی اسلامی دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران تحت عنوان اجزا و عناصر محیطی در زبان فارسی و مقایسه لغت‌های نمونه در زبان‌های فارسی انگلیسی و فرانسه است که در سال ۱۳۸۱ انجام شده است.
Email: barati_na@yahoo.com.hk

** استادیار گروه شهرسازی دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره).

مقدمه

یکی از قابل‌اتکاترین روش‌های موجود برای حصول به این مهم مراجعه به معنای لغت شهز در فرهنگ و کلام فارسی است. به علل این ادعا در متن مقاله خواهیم پرداخت ولی به شکل خلاصه می‌توان گفت که زبان و فرهنگ جهان ویژه ای را سازمان می‌دهند که در این جهان هر عنصری معنای خاص خود را می‌تواند داشته باشد. این معنا زمانی پایدار است که در متن زبان و فرهنگ مقام و جایگاه خاص خود را بیابد و بدین ترتیب از نسلی به نسل دیگر قابل انتقال شود. بعد از این است که آن عنصر خاص موجودیت فرهنگی پیدا می‌کند. نسل‌های جدیدتر، به مقتضای خصوصیات انسان، و جوامع انسانی محکوم به ایجاد تحول کمی و کیفی در این عناصرند. پس این امر را می‌توان یک فرآیند علمی دانست که طی آن دانش به دست آمده توسط یک نسل به مجموعه دانش جامعه افزوده شده و باعث رشد و توسعه آن می‌گردد. میزان قابل ملاحظه‌ای از این دانش، چنانکه در این مقاله سعی در ارائه آن شده است، در مجموعه گنجینه لغات نهفته است. بنابراین در اینجا و برای کشف مفهوم فرهنگی شهر به معتبرترین لغت نامه معاصر در ایران، یعنی لغت نامه دهخدا، مراجعه شده است. ولی قبل از آن، و به عنوان مقدمه لازم برای وارد شدن به گفتار اصلی، بحث مختصری در مورد اهمیت زبان و جایگاه معناشناسی در آن ارائه گردیده است.

هرچند به نظر می‌رسد که معنا و مفهوم شهر برای همگان، به ویژه کارشناسان و اهل نظر در عرصه‌های معماری و شهرسازی روشن است، اما تا قبل بیشتر در متون موجود در دوران پس از مدرنیسم، که در آن یک تعریف و تلقی جهانی، به شکلی، تکلیف همه را در سراسر جهان روشن می‌نمود، نشان می‌دهد که در حال حاضر یک تعریف واحد جهان شمول و قابل پذیرش در مورد اجزاء و عناصر و همین‌طور ماهیت کلی محیط و فضا برای کلیه جوامع وجود ندارد. همین امر باعث می‌شود، به خصوص جوامع شرقی، که سال‌ها در سیطره تفکر و الگوهای غربی گرفتار بوده‌اند، به بازبینی و سازماندهی مجدد تعاریف و معانی رایج خود در این عرصه‌ها بپردازند. به ویژه در جایی که تعاریف موجود و جاری پذیرفته شده عدم کارایی خود را به اثبات رسانده باشند.

در این مقاله و در پی تحقیقاتی که اخیراً انجام پذیرفته است، سعی خواهد شد به مقوله بازبینی تعریف موجود از مفهوم شهر پرداخته شود. این تلاش در دو جنبه قابل ارزیابی و توجه خواهد بود:

- ۱- پرداختن به این نکته مهم و فراموش شده که شهر در فرهنگ ما و قبل از وارد شدن به دوران خودباختگی کامل فرهنگی و نظری چه بوده و چه تعریفی داشته است؟
- ۲- برای ارائه یک تعریف قابل قبول در شرایط حاضر چگونه و از کجا می‌توان شروع کرد؟

۱- نقش زبان در فرایند تفکر و زایش یک جامعه

ممکن است ولی این نوع تفکر بسیار ابتدایی است و قدرت تجرید تقریباً در آن وجود ندارد. تا آنجا که شاید نتوان بر آن نام تفکر نهاد (زبان و تفکر، محمدرضا باطنی، ۱۳۷۲، صص ۱۳۴-۱۳۳).

هر زبانی بنا بر تجربیات خاص فرهنگی - تاریخی جهانی زبانی را می‌سازد انسان برای درک این جهان مجبور به تقطیع آن است و آن را به قسمت‌ها و پاره‌های متعدد تقسیم می‌کند. ادراک این جهان فرهنگی - زبانی از راه درک این پارها و نظام خاص ارتباط‌های فیما بین آنها میسور می‌شود و هر یک از این قسمت‌ها در واقع یک مفهوم (concept) را به دست می‌دهند. مفهوم خود یک حوزه معنایی است که از این تقطیع

آنچه بر پایه یافته‌های معتبر علمی و نیز نظریه‌پردازی‌های اندیشمندان بزرگ عصر حاضر چون هایدگر یا چامسکی، بر آن دلالت دارد این است که دیگر نباید به پدیده زبان تنها به عنوان یک ابزار نگریست. زبان عرصه گسترده و عمیقی است که موجودیت انسان و جوامع انسانی و نیز ماهیت فرهنگی آنها را محقق نموده و مجال بروز و ظهور به آنها می‌دهد. تا آنجا که شاید بتوان گفت که انسان در زبان زنده است.

در فرآیند تفکر نیز گفته شده است که زبان تنها شرط و تنها عامل موثر در فعالیت‌های عالی ذهن مانند تفکر نیست ولی شاید مهم‌ترین عامل باشد. تفکر بدون استفاده از زبان

حاصل شده است. یعنی هر پاره این جهان به اعتبار داشتن ویژگی هایی در مقابل عدم وجود آن، از سایر پاره ها جدا شده است. این ویژگی ها در واقع همان مؤلفه های معنایی یک مفهوم هستند که در واژه نهفته اند (نادر جهانگیری، زبان: بازتاب زمان، فرهنگ و اندیشه، صص ۱۱-۱۳).

بدین ترتیب هر جامعه فرهنگی در یک فرهنگ- زبان- جهان خود زندگی می کند. واژه های زبان برای بیان اشیاء، وقایع، پدیده ها و بطور کلی برای بیان تجربه ها از جهان خارج بکار می روند. ولی همانطور که گفته شد جهان خارج واحدی وجود ندارد. هر انسانی بنا بر فرهنگ- زبان- جهان خود به پدیده های اطراف خود معنی می دهد. پس می توان ادعا کرد که جهان آن چنان که واژه های یک زبان نشان می دهند نظام نیافته است. هر زبان و فرهنگی جهان ویژه ای را ترسیم می کند که می تواند با فرهنگ های دیگر توافق داشته باشد و یا با آنها حتی در تضاد باشد (همان، ص ۱۸۸). همچنین می توان گفت که هر زبانی زمینه برداشت متفاوتی از جهان را فراهم می آورد و در نتیجه تصویرهای گوناگونی را از واقعیت ترسیم می نماید (همان، صص ۲۰۴-۱۹۲). به همین ترتیب یک جامعه انسانی با زبان مشترک شکل می گیرد و به تدریج توسعه می یابد.

به همین علت زبان ها در تقطیع تجربه گویندگان خود از جهان و نام گذاری آن می توانند با یکدیگر تفاهم یا اختلاف داشته باشند، بدین معنی که ممکن است یک حوزه تجربی در یک زبان بین دو کلمه تقسیم شود در حالی که همان حوزه در زبانی دیگر بین پنج کلمه قسمت شده باشد.... مثلا زبان یکی از قبایل سرخ پوست آمریکا به نام ناواهو طیف نوری را که اغلب زبان های دیگر به هفت طبقه تقسیم می کنند تنها به سه دسته بخش می کند. در نتیجه مردمی که به این زبان سخن می گویند در چارچوب این سه رنگ فکر می کنند و در چارچوب همین

تقسیم بندی نیز طیف نوری را ادراک می نمایند (همان، ص ۱۹۱). از این نوع اختلاف بین زبانی و بین فرهنگی می توان مثال های بسیار زیادی را ذکر نمود (برای نمونه ن. ک. به براتی، ۱۳۸۱). پس، به عنوان مثال، گویشوران زبان فارسی و زبان ناواهو یک پدیده واحد خارجی را به طور متفاوت درک و طبقه بندی می کنند. بر اساس آزمایشات علمی انجام گرفته در نقاط مختلف دنیا مشخص شده است که سخنگویان زبان های زنده در جهان، به تناسب نوع محیطی که در آن زندگی می کنند و نوع فرهنگی که بر جامعه آنها حاکم است، موارد یک مفهوم واحد را به درجات طبقه بندی می کنند (نادر جهانگیری، همان، ص ۱۴).

در فرضیه معروف به فرضیه ساپیر- ورف که اصل نسبیت زبانشناختی خوانده می شود آمده است: ناظرهای متفاوت از طریق واقعیت های فیزیکی واحد به جهان بینی یکسان نمی رسند. مگر آنکه زمینه زبان شناختی آنها مشابه باشد و یا به طریقی بتوان مبنای یکسانی برای آنها یافت. لذا می توان ادعا کرد که زبان، به عنوان نظامی که با آن تفکر می کنیم، در چگونگی دریافت ما از واقعیت و در نتیجه در چگونگی رفتار ما تاثیر می گذارد (درباره زبان فارسی بن چورجوادی، ۱۳۷۵، صص ۲۹۰-۲۸۹). هایدگر نیز معتقد است که توانایی ما برای منطبق شدن با جهان بر اساس شاکله سازی هایی بیان می شود که در زبان ذخیره شده است... زبان جهان را ساخته است و فهم ما از جهان همواره فهمی است مبتنی بر زبان (همان، ص ۲۲۳). بنابراین می توان ادعا کرد که انسان و جوامع انسانی بر اساس نظام مشترک تفکر خود که زاینده فرهنگ- زبان- جهان آنهاست متولد می شوند و به حیات خود ادامه می دهند. کیفیت این حیات به نحوه تعامل بین انسان ها در هر نسل با فرهنگ- زبان- جهان آنهاست.

۲- چگونه می توان به مفهوم عمیق یک لغت در یک زبان دست یافت؟

لغات ضمن آنکه تجرید را در فرایند تفکر عملی می سازند اغلب به تنهایی در ذهن و حافظه جای نمی گیرند در واقع، رابطه پیچیده ای بین شکل و کلمه در ذهن انسان کشف شده است. (ن. ک. به: محمدرضا باطنی، ۱۳۷۲، Eysenk, 1984, M. Bloom, 1996). اولمن، معنا شناس معروف انگلیسی نیز معنی را رابطه دو جانبه ای می داند که بین تصویر ذهنی و کلمه وجود دارد (محمدرضا باطنی، همان، ص ۲۲۳). رابطه بین تصویر ذهنی با کلمه اغلب ساده و خطی نیست. یکی از انواع پیچیده این رابطه پدیده هم معنایی است. در این وضعیت برای یک تصویر ذهنی تعداد زیادی کلمه وجود دارد. از آنجا که اکثر قریب به

اتفاق کلماتی که هم معنا هستند از لحاظی با یکدیگر فرق دارند، بنا بر این، هم معنایی را می باید یک رابطه نسبی دانست (همان، صص ۲۲۵-۲۲۴).

از سوی دیگر، علاوه بر آنکه زبان نقشی بسیار مهم در شناخت معرفت شناسانه جهان دارد، هایدگر معتقد است که زبان معنای هستی شناسانه دارد و باید آنرا در ساحت هستی لحاظ کرد. از نظر او زبان ذاتا دلالت بر این ساحت می کند... بنابراین هستی هرگز بدون زبان خود را اظهار نمی کند. شاید بنا بر همین استدلال باشد که هایدگر زبان را "خانه" هستی می نامد. اگر هستی در زبان خانه دارد پس باید پذیرفت که زبان

ساختار جهان را می سازد و آن را قوام می دهد (محمود خاتمی، جهان در اندیشه های هایدگر، ۱۳۷۹، صص ۲۲۴-۲۲۳). هایدگر همچنین معتقد است که معنی خود را در حوزه دلالت می یابد و در این حوزه است که معنا ساخته می شود. از سوی دیگر دلالت ها نیز منطقی ترین شکل بیان و ظهور خود را در کلمات می یابند (همان، ص ۲۲۸). بنابراین می توان نتیجه گرفت که کلمه و هستی، زبان و جهان در هم تنیده اند.

به نظر هایدگر هستی و زبان رابطه ذاتی و متقابل دارند و در واقع او آنها را یکی می داند. به اعتقاد این فیلسوف و اندیشمند شهیر واژه ها و زبان لفافه ای نیستند که اشیاء در آن برای سخن گفتن و نوشتن پیچیده شده باشند. { برعکس } اشیاء ابتدا در واژه ها و زبان پدید آمده و موجودیت می یابند. عقاید هایدگر را در این مورد شاید بتوان در این جمله اش خلاصه کرد که ما با زبان سخن نمی گوئیم، بلکه برعکس، این زبان است که از طریق ما سخن می گوید. ما سخن نمی گوئیم بلکه سخن ما را می گوید (محمود خاتمی، همان، صص ۲۳۵-۲۳۱).

از آنچه آمد می توان این نتیجه را استنباط کرد که نامگذاری اجزاء و عناصر و پدیده های جهان در یک زبان همان درونی کردن مفاهیم عینی و خارجی است. پس چگونگی معلومات انسان تا حد زیادی به نحوه ارائه زبان بستگی دارد. زیرا شناسایی هستی بیرونی غالباً از طریق واسطه زبانی انجام می گیرد (نادر جهانگیری، همان، ص ۲۲۷).

با این مقدمه حال ببینیم چطور مفهومی مثل شهر، به عنوان نمونه، در فرهنگ- زبان- جهان گویشوران فارسی زبان شکل گرفته و تحول یافته است. در زبان فارسی، در مجموع، چندین کلمه برای نامیدن مکانی چون شهر به کار رفته و می رود. علی القاعده نمی باید لغات و اصطلاحات متعدد برای

اشاره به یک پدیده خاص در زبان های دنیا به وجود می آمد زیرا از خصوصیات مهم زبان و فرهنگ توجه به اقتصاد و اختصار است. وجود لغات متعدد، ضمن داشتن دلایل احتمالی گوناگون، بر این امر دلالت دارد که بیان خصوصیات یک پدیده پیچیده خاص با یک کلمه عملی نبوده و نیست به ویژه آنکه اینگونه پدیده ها در حال تحول دائمی هستند. از آنجا که بسیاری از پدیده ها و از جمله پدیده های محیطی، بسیار پیچیده هستند، ساخت و به کارگیری کلمات متعدد می تواند راهی برای بیان ابعاد و جنبه های گوناگون و متفاوت آن پدیده ها و نحوه تکامل آنها باشد. به خصوص آنکه، در هر جامعه ای، بنا بر بر تحولات حاصل و تجربیات تدریجی بدست آمده در طول زمان، و نیاز به ذخیره نمودن آن تجربیات در ساختار فرهنگ و نیز لزوم انتقال آنها به نسل های بعدی، ساخته شدن لغات جدیدتر الزامی بوده است. در مورد شهر نیز مطالعه لغات موجود، هرچند سیر تحول تاریخی آنها کاملاً مشخص نیست، نشان می دهد که در این مورد لغات متعددی وجود دارند که ساختار معنایی حاصل از بررسی یکباره آنها خود حاوی دانش بسیار ارزشمندی در مورد این پدیده خاص و پیچیده است. در ادامه، براساس لغات و کلمات مطرح شده در لغات نامه دهخدا به بررسی مجموعه کلماتی می پردازیم که در طول تاریخ مکتوب ما برای نامیدن و اشاره به یک فضای خاص، که امروزه ما آنرا تحت عنوان "شهر" می شناسیم به کار رفته است با این هدف که حتی المقذور، این فضا را در این فرهنگ - زبان - جهان بهتر و بیشتر بشناسیم. این شناخت می تواند به مادر مداخلاتی که در آن صورت می دهیم. یاری رساند زیرا، از دیدگاه منطق، مداخله در پدیده ای که شناخته شده نیست نمی تواند به نتیجه قابل قبول بیانجامد.

۳- شهر در زبان و گویش فارسی

از مهم ترین لغاتی که در عرصه دانش های معماری و شهرسازی می باید به آن پرداخت و معانی و مفاهیم مترادف با آنرا استخراج نمود، همانا لغت شهر است. شهر، با هر تعریفی، راهی بس سخت و طولانی را در طول تاریخ حیات بشری طی کرده است. هر چند امروزه معیارها و شاخصه های کمی و تاحدودی پیش پا افتاده، برای تمیز دادن شهر از سایر اشکال سکونتگاه های دسته جمعی به کار می رود، (از جمله ن.ک. به مفهوم شهر^۲، گروه مطالعات شهری و منطقه ای،

۱۳۵۸، صص ۴۵-۴۱) باید توجه داشت که شهر پدیده ای متعالی تر و از نظر فرهنگی، ارزشمندتر از آن است که بدین صورت مورد ارزیابی قرار گیرد. این مهم را با مراجعه به لغتنامه دهخدا می توان به عینه دید. در این قسمت ضمن بحث تحلیلی در مورد کلمه شهر سعی می شود مفاهیم تعریف کننده شهر بگونه ای در کنار هم قرار داده شوند تا در نهایت تصویر نسبتاً روشنی از این مفهوم در زبان و فرهنگ پارسی حاصل آید.

۱-۲- مفهوم شهر و معانی نزدیک به آن

برای بررسی و تحلیل کلمه شهر که یک کلمه فارسی است، ابتدا می‌توانیم کلیه کلمات مترادف با آن را در زبان فارسی به دو دسته تقسیم کنیم. اول کلماتی که فارسی هستند و دوم کلماتی که از زبان عربی به فارسی وارد شده‌اند.

الف- کلمات فارسی مترادف با مفهوم شهر:

(علاوه بر خود کلمه شهر) - جلود - خوره - شار - شارستان - کلات - کلاته - کنده - کهن دژ - گدر - ماه - مدینا.

الف ۱- معانی مترادف شهر در زبان فارسی

از کلماتی که در زبان فارسی در ضمن، به معنای شهر هم به کار رفته‌اند، ابتدا به کلمه جلود می‌رسیم که به معنای شهر و قصبه است و توضیح دیگری در مورد آن داده نشده است (دهخدا ج ۵- ص ۷۸۲۶).

دومین واژه در زبان فارسی در این مورد کلمه خره یا خره یا خره یا خوره است (نگاه کنید به دهخدا - ج ۷- ص ۹۷۲۴). این واژه ضمناً به معنی نور مطلق است اعم از پرتو چراغ و آتش و آفتاب. در مورد این کلمه شرح مبسوطی آمده است چنان که گویند خره نوریست از جانب خداوند تعالی که فایز می‌شود بر خلق و بدان نور خلاق ریاست بعضی بر بعضی کنند و بعضی به وسیله آن نور قادر شوند بر صنعت‌ها و حرفت‌ها و از این نور آنچه خاص باشد به پادشاهان بزرگ و عادل فایز گردد و آن را کیاخره گویند (دهخدا - ج ۷- ص ۹۷۴۲). از سوی دیگر همین کلمه را برای نامیدن تقسیمات جغرافیایی نیز بکار می‌برده‌اند. از جمله فارس به پنج حصه تقسیم می‌شده است که نام آنان به این قرار بوده است: خره، اردشیر، خره، داراب، خره، شاپور، خره، قباد. همین ترتیب برای نامیدن تقسیمات آب هم بکار برده می‌شده است: خره، آب (همان).

همچنین آمده است: این کلمه در پهلوی خوره گردید و همین لغت به صورت فرنه در پارسی باستان یاد شده که در فارسی تبدیل به "فر" و "خره" گردیده است. از نخستین معنی کلمه "هورنه" بنظر می‌رسد "چیز بدست آمده" یا "چیز خواسته" بوده است و سپس به معنی "چیز خوب خواسته" بوده است و سپس به معنی چیز خوب، چیز خواستنی، خواسته و امور مطلوب گرفته شده و بعدها یعنی در عصرهای متأخر نویسندگان زرتشتی خوره را به معنی دارائی (خواسته) گرفتند و نیز به معنی نیکبختی و سعادت به کار برده‌اند. درواستاز دو گونه خوره یاد شده، خوره (فر) ایرانی، خوره (فر) کیانی، نخستین از چهار پایان و گله و رمه و ثروت و شکوه برخوردار و بخشنده خرد و دانش و دولت و در هم شکننده غیرایرانی است و دومین موجب پادشاهی و کامیابی سران و بزرگان کشور است در زامیاد یشت از خوره (فر) هوشنگ و

تهمورث و جمشید و دیگر پادشاهان پیشدادی و کیانی تا گشتاسب یاد شده است (دهخدا - ج ۷- ص ۱۰۰۹۷).

سهروردی در پرتو نامه و در شرح این واژه آورده است: و هر پادشاهی حکمت بداند و برنیایش و تقدیس نورالانوار مداومت کند، چنانکه گفتیم او را خره کیانی بدهند و فر نورانی بخشند و بارق الهی او راکسوت هیبت و بهاء ببوشاند و رئیس طبیعی عالم شود و او را از عالم اعلی نصرت رسد و خواب و الهام او به کمال رسد. (همان) خره، بعد از اسلام، به شکل کوره هم آمده است که به معنای عام حصه و بخش و همانطور که گفته شد بطور خاص به یک حصه از پنج ممالک فارس اطلاق می‌شده است (همان) در شرح کلمه "کوره" نوشته شده است: کوره معرب خره یا خوره است که جمع آن کور و به معنای شهرستان، مدینه، بلد، بلوک و ناحیه به کار رفته است. در ادامه شرح این لغت و به عنوان مثال آمده است: حمزه بن یسع بن عبدالله که امیری بوده از امرای عرب، قصد خدمت هارون الرشید کرد... و از او درخواست کرد که قم را کوره و شهری گرداند به انفراد و منبر را در آن بنهد تا در قم نماز جمعه و عیدین به استقلال بگذارند و احتیاج نباشد ایشان را از برای جمعه و عیدین به کوره دیگر رفتن و نماز کردن (دهخدا - ج ۱۲- ص ۱۸۷۰۴). کوره در ضمن به معنی چندین قریه متصل به هم است. "گویند هر شهری کوره‌ای دارد و کوره ناحیه‌ای است که دارای محال و روستاها باشد"، سواد شهر یا قریه‌های یک شهر، و نیز، ده یا قریه بزرگ را نیز کوره می‌گفته‌اند (همان).

"فره" نیز که مرادف فر، خره، خوره، و کوره است اسم فارسی و به معنای شان، فروغ، شوکت، شکوه و عظمت است (دهخدا - ج ۱۱- ص ۱۷۱۲۹). فره ایزدی نیز مجدداً به مفهوم "نوری است از جانب خدای تعالی که بر خلائق فایز می‌شود که بوسیله آن قادر شوند به ریاست و حرفت‌ها و صنعت‌ها و از این نور آنچه خاص است به پادشاهان بزرگ عالم و عادل تعلق گیرد (دهخدا - ج ۱۱- ص ۱۷۱۲۱) همچنین ن.ک. به معنی لغت "فروهر" در دهخدا - ج ۱۱- ص ۱۷۱۲۸).

کلمه سوم در این مجموعه شار است. شار عموماً به معنای شهر و شارستان به معنای شهرستان به کار رفته است. در واقع این نظر که شار و شهر، و همچنین شارستان و شهرستان، مفاهیم جداگانه‌ای را بیان می‌کنند می‌باید با احتیاط مد نظر قرار گیرد. زیرا چنین به نظر می‌رسد که این کلمات هم معنی بوده و فقط از جنبه تلفظ با یکدیگر متفاوت هستند. (در این مورد ن.ک. به: از شار تا شهر، سید محسن حبیبی، ۱۳۷۵) دیگر از معانی مترادف با کلمه شار بنای بلند و بس عالی است و هر عمارت عالی و بلند رانیز شار گویند (دهخدا - ج ۹- ص ۱۳۹۸۸).

شارستان و مخفف آن شارسان نیز یک اسم مرکب

دیگر فارسی است که به طور خاص به معنای شهرستان و به طور عام به معنای شهر به کار رفته است. در توضیح این لغت آمده است: شارسران خود شهر است که غالباً بر گرد قهندزی واقع می شده و سوری برگرد اوست و آنچه بیرون از این سور باشد آن را ربض خوانند (دهخدا- ج ۹- ص ۱۳۹۹۲).

از کلمات مترادف با شارسران "قلعه و حصار"، "کوشک و عمارتی که اطرافش بساتین باشد"، "جایی که گذرگاه آب باشد"، "گذرگاه مردم- بقیاس شار به معنای راه فراخ" و نیز "جاده ای که به شهر پیوسته باشد" را می توان نام برد. نتیجه، خصوصیتی که در قالب معانی "شارسران" برای فضای شهری عنوان شده است محصور بودن، داشتن عمارت عالی و بلند، وجود آب و وجود راه های فراخ است. اما مهم ترین کلمه در این مجموعه خود لغت شهر است که هم در زبان فارسی و هم در زبان عربی، به یک شکل ولی در دو معنای مختلف بکار می رود. در لغت نامه دهخدا کلمه شهر بدین ترتیب شرح داده شده است:

"مدینه و بلد و اجتماع خانه های بسیار و عمارات بی شمار که مردمان در آنها سکنی می کنند در صورتی که بزرگتر از قصبه و قریه و ده باشد. همچنین آمده است: بلد. بلده. کوره. فسطاط. مصر. آبادی که بر خانه های بسیار و خیابان ها و میدان ها و بازارها مشتمل و دارای سازمان های اداری و انتظامی باشد. مجموعه شماره بسیار از خانه ها و عمارات و خیابان ها و کوچه ها که در ناحیه ای محدود قرار دارند (دهخدا- ج ۱۰- ص ۱۴۶۰۰).

تعاریف و شرح فوق بیشتر با وضعیت کنونی شهر منطبق است ولی در گذشته چنین نبوده است. به عنوان مثال در شرح کامل این لغت می خوانیم. در دوره ساسانیان تقسیم ایالات به بخش ها بوده و هر یک از بخش های کوچک (نواحی) را شهر و کرسی (مرکز) آنرا شهرستان می گفته اند. (همان) به این ترتیب ملاحظه می شود که در طول زمان ظرف جغرافیایی شهر و شهرستان عوض شده است. در ادامه شرح کلمه شهر در لغت نامه دهخدا آمده است که در تواریخ بنی اسرائیل تمیز شهر از ده در نهایت اشکال بوده است. اما همین قدر معلوم می توان نمود که هر شهری بدو ده بی حفاظ و بی دیوار و خندق بوده و چون عدد اهالی به حد کفایت می رسید در پی محافظت و حفظ خود افتاده دیوار و خندقی از برای آن ده قرار داده به تدریج بزرگ می شد و یا قصبه مانند می گشت. و اول شخصی که بنای شهری را گذارد قاتین بود.

دیگر از مترادف های کلمه شهر عبارتند از: گل سرخ یاطین احمر، مملکت، سرزمین، کشور، خشتهر (همان) مرحوم دهخدا در تشریح ریشه های لغت شهر آورده است: در اوستا و فرس هخامنشی و سانسکریت به معنی کشور است که در فارسی شهر شده و به جای بلده عربی به کار می رود

یعنی از جمله لغاتی است در فارسی که دایره مفهوم پارینه آن تنگ تر شده است. همچون دیه یا ده که در فرس هخامنشی "دهیو" و در "اوستا" دخیو بمعنی کشور یا مملکت است. اینکه از واژه خشتهره، در فارسی خاء افتاده و شهر شده نظیر بسیار دارد چون خشناختن = شناختن، خشب = شب، آوخشتی = آشتی و جز آن. (همان) در ادامه همین توضیحات آمده است: هرچند امروزه از مفهوم واژه کاسته شده اما وسعت دیرین آن از واژه های ایرانشهر و شهریار هویدا است. خشتهر = شهر از مصدر خشی در آمده که به معنی شاهی کردن و فرمان راندن، توانستن و یارستن است. برای مثال در شرح این ادعا نیز از تاریخ بیهقی این عبارت نقل شده است: "پس دراز کن ای سلطان مسعود دست خود را و دراز کند به بیعت هرکه در صحبت توست و هر که در شهر توست پس" شهر ایران" همان" ایرانشهر"، "کشور ایران" و "مملکت ایران" است. (همان)

و از همین جا نتیجه گرفته شده است که: "شهریار" برابر است با "پادشاه مملکت". در کتاب دانشنامه مزدیسنا نیز می خوانیم که لغت شهر در اوستا بشکل "خشترا" آمده که به معنای سلطنت و شهریاری است. کلمه شهر در ضمن به معنای "ناحیه" نیز آمده است. مرحوم دهخدا شهر را به معنای "مردم و اهل شهر" و یا حتی مضاف "اهل" هم آورده است. (همان)

ارتباط دستوری و مفهومی کلمه شهر با کلمه خشی = پادشاهی کردن خود پدیده مهمی است که ما را در نزدیک شدن به معنای ریشه ای این کلمه مدد می رساند. در همین مورد در کتاب متون پهلوی شرحی آمده است که در آن ساخته شدن بیش از صد شهر را به پادشاهان نسبت داده است. از جمله ساختن سمرقند را به کاوس قبادیان و سیاوش کاوسان. شهر مرو را به بهرام یزدگردان، شهر توس را به توس نوذران. شهر همدان را به یزدگرد شاپوران، شهر موصل را به پیروز شاپوران، و شهر "به شاپور" را به شاپور اردشیران نسبت داده است (برای مطالعه شرح کامل این فهرست ن. ک. به متون پهلوی، گزارش سعید عریان، کتابخانه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱، صص ۶۴-۶۹، همچنین نگاه کنید به شهرهای ایران، گردآوری یوسف کیانی، جلد سوم، ۱۳۶۸، صص ۴۹-۲۲).

از اسامی مرکب مهم در این بخش کلمه "شهرستان" است که همان شارسران یا شارسان است. در تشریح این اسم مرکب آمده است: "مرکب از "شهر" به اضافه "ستان" پسوند مکان به معنی کرسی (مرکز) ولایت.... حصاری که بر دور شهر بزرگ بکشند: هری، شهری بزرگ است و شهرستان وی سخت استوار است و او را قهندز است و ربض است. "شهرستان همچنان مترادف "مدینه" گرفته شده است. شهرستان را در ضمن قسمت درونی شهر که آن را شارسران و شارسان هم

گویند اطلاق شده است. و نیز آمده است آن قسمت از یک شهر که در درون حصار باشد و بیرون حصار را ریح خوانند (همان - ضمنا از جمله ن.ک. به: سید محسن حبیبی، همان).

شهرستان معانی دیگری چون "خره"، "کوره" و "بلوک" دارد و نیز "مردم و اهل شهر" را نیز شهرستان گویند. (همان) کلمه بعدی "شهرک" است که ترکیبی است از "شهر" و "نک" که علامت تصغیر است و معنای آن شهر خرد و شهر کوچک است (دهخدا - ج ۱۰ - ص ۱۴۶۱۲). در تشریح این لغت آمده است: "از شواهدی که بدست آمده است و در زیر نقل می شود چنین استنباط می گردد که شهرک اصطلاح جغرافیایی بوده با معنی "قصبه"، مرکز شهرستان یا ناحیه ای کوچک و شهری که مرکز ناحیه ای کوچک باشد و به همین جهت گاه با صفت کوچک و گاه با صفت بزرگ به کار رفته است. بر حسب آنکه کرسی ناحیه کوچکی باشد یا بزرگی" (همان).

برخی از مثال هایی که برای این کلمه آمده است عبارتند از: "اساباد، کرمانشاهان، مرج، شهر کهائید بر ره حاج، انبوه و آبادان.... صیمره و سیروان، دو شهرکند آبادان و خرم." (همان) "شهرک" در لغت - نامه دهخدا اسمی است که از ریشه خشای = خستر = و خستری اوستایی (shatrya-khshathra توضیح در زیر نویس لغت نامه) به معنی پادشاهی آمده است. شهرک به معنی "سلطان و امیر" نیز هست (دهخدا - ج ۱۰ - ص ۱۴۶۱۲). صفت مرکب "شهر" نیز کلمه قابل توجهی است که معنای "حکومت کننده" را می دهد. (همان) کلمه "شهران" کلمه بعدی مرتبط با شهر است که در لغت به معنی "شهریان" شهرآوان و یا شهرآبان آمده است (همان - ج ۱۰ - ص ۱۴۶۱۵).

دیگران کلمات مهم مرتبط با مفهوم شهر صفت نسبی "شهری" است که معنای منسوب به شهر، شهرنشین، شهرگان، مدنی و ساکن شهر از آن استفاده می شود. شهری به معنای "حضری" و "بلدی" و در مقابل روستایی است. ضمنا "شهری مرادف کشوری" و مقابل "سپاهی" است. در این صورت شهری به معنی غیر نظامی، غیر سپاهی و سیویل است. شهری برابر کلمه "حاضر" و در مقابل "مسافر" قرار دارد. همچنین در مقابل "غریب" و به معنی کسی که در شهرزادگاه خود به سر بر دو در آن بیگانه نباشد، آمده است (دهخدا - ج ۱۰ - ص ۱۴۶۱۷).

از دیگر کلمات مرتبط با شهر سه کلمه "شهریار" و صفت آن "شهریاری" و نیز "شهریور" است. "شهریار" در لغت نامه دهخدا برابر با کلانتر و بزرگ شهر، حاکم، امیرناحیه ای، فرمانروای شهر یا ناحیه یا کشور می باشد. شهریار مترادف است با پادشاهی که از همه پادشاهان عصر خود بزرگتر باشد همان - ج ۱۰ - ص ۱۴۶۱۸). همچنین شهریار "پادشاه بزرگ و مطلق پادشاه رانیز گویند". شهریار به

صورت صفت مرکب "خداوندشهر، یار و کمک شهر و مملکت، نگاهبان شهر" هم معنی می دهد. به همین ترتیب حاصل مصدری این اسم یعنی شهریاری به معنی "حکمرانی، سلطنت، فرمانروایی، پادشاهی و حکومت" می باشد. شهریاری به صورت اسم مرکب به معنی "مملکت" نیز آمده است. (همان) کلمه "خشبر" نیز به معنای سلطنت یا شهریاری آمده است (دانشنامه مزدیسنا، جهانگیر اوشیدری، ۱۳۷۱، ص ۲۶۰).

اما "شهریور" در لغت این طور توصیف شده است: "شهریور (در اوستا shathra vairyā x و پهلوی shatrivar مرکب از: - shathra x که در اوستا و پارسی باستان و سانسکریت به معنی کشور و پادشاهی است و جزو دوم صفت است از - var به معنی برگزیدن، برتری دادن و گرویدن، و ثریه یعنی برگزیده) (شرح در زیر نویس لغت نامه دهخدا). نام فرشته ای است موکل بر آتش و موکل بر جمیع فلزات و تدابیر امور و مصالح ... در آئین زردشتی یکی از ایزدان. در جهان وی نماینده پادشاهی ایزدی و فر و اقتدار اهور مزدا است. در جهان مادی پاسبان فلزات و موکل بروز چهارم هرمه شمس (شهریور روز) می باشد (همان - ج ۱۰ - ص ۱۴۶۲۰).

در توضیح کلمه شهریور همچنین می خوانیم: "در فارسی شهریور هم گفته شده است. در اوستا "خشثروئیری" یعنی کشور منتخب یا پادشاهی برگزیده و نیز در فرس هخامنشی و سانسکریت به معنی کشور است. همین واژه است که در فارسی شهر شده است و بجای بلده عربی بکار رود. این ترکیب بارها در اوستا به معنی بهشت یا کشور آسمانی اهورا مزدا آمده و نیز نام امشاسپندی است که نگهبانی ششمین ماه سال و چهارمین روز ماه بدو سپرده شده فردوسی طوسی نیز شهریور آورده و ابوریحان بیرونی در فهرست روزهای ایرانی نام این روز را "شهریور" و در سغدی "خستشور" و در خوارزمی "اخشریوری" یاد کرده است. خشثروئیری = شهریور یعنی کشور برگزیده یا پادشاهی برگزیده است. و مکرر در اوستا این واژه به معنی بهشت یا کشور آسمانی و جاودانی اهورا مزدا گرفته شده. شهریور نماینده پادشاهی و توانایی مینوی آفریدگار است. در این گیتی نگهبانی فلزات با این امشاسپند است (دهخدا - ج ۱۰ - صص ۱۴۶۲۰ و ۱۴۶۲۱) - همچنین ن.ک. به: جهانگیر اوشیدری، دانشنامه مزدیسنا، ۱۳۷۱، صص ۲۶۱، ۲۴۹، و ۲۵۰).

کلمه بعدی مترادف با مفهوم شهر لغت "کلات" است. این کلمه به معنای "قلعه یا دهی بزرگ" است که بر سر کوه یا پشته بلندی ساخته شده باشد "خواه آباد باشد و خواه خراب". این کلمه به معنای "ده کوچک" هم آمده است که بر بلندی ساخته شده باشد. در ارمنی کهلکه "آمده و ظاهرا" شکل قدیمی آن "کلاک" است که در مازندران به صورت کلا در آمده و "قلعه"

مغرب آن می باشد. در طبری کلا، گلا، گلاته، گلایه به معنی ده و قلعه بکار رفته است. همچنین، کلات به معنی "ده" و کلاته به معنی "مزرعه" آمده است. در نهایت کلات به معنی "دهی که در آن دکان و بازار باشد" نیز مطرح شده است. با این همه "کلا" در شاهنامه به معنی مطلق شهر مستحکم و قلعه آمده است (دهخدا - ج ۱ - صص ۱۸۴۳۸ و ۱۸۴۳۹). لغت "کلاته" یا "کلاته" نیز به معنی "ده کوچک" یا "شهر" یا حصار است که بر بالای بلندی یا کوه ساخته شده باشد. بطور عام معنی "ده کوچک" را نیز می دهد. دیگر از معانی مترادف با این لغت قصری است سلاطین و ملوک را که گرد بگرد آن خانه ها ساخته باشند و آن را به عربی دسکره خوانند. کلاته در معنای "دهی که دکان داشته باشد" نیز به کار رفته است. کلاته به معنی "میدان داخل قلعه که در آن داد و ستد نمایند و محفوظ است" هم می باشد. همچنین به معنی "مزرعه کوچک"، "مزرعه" و "محله" هم مطرح شده است.

لغت بعدی که در لغت نامه دهخدا به معنی شهر هم آمده است "کند" می باشد. کند در فارسی به معنی شکر و مغرب آن قند است. این کلمه را به شکل کاند هم آورده اند. کند به صورت کنت هم آمده که از ریشه کن (کندن) است. کند به ترکی مطلق ده را گویند که در مقابل شهر است. در عین حال به زبان ماوراءالنهر مطلق شهر را کند گویند و کنت مرادف آن است ولی آن طور که در این لغت نامه آمده به ترکی شهر نیز گفته شده است و لذا تا شکند به معنی دهی یا شهری است که از سنگ ساخته شده است. این کلمه به معنای ده، قریه، مکان و محل به کار رفته و به عنوان پسوند نیز استعمال می شود مانند: اوزکند، بیکنند، و غیره... کند به معنای شکاف و معبر و در صورت اسم مفعول به صورت کنده هم آورده شده است (دهخدا - ج ۱۲ - صص ۱۸۶۱۹ و ۱۸۶۲۰).

کلمه دیگری که در این مجموعه می باید به آن اشاره کرد اسم مرکب "کهن دژ" است. این عبارت به صورت های کهن دژ، کندن، گندژ، قهندز، قندز نیز آمده است. کهن دژ معنی ترکیبی "قلعه کهنه" است که در پاره ای از نقاط ایران به همین نام معروف بوده اند مثل قلعه ای در بدخشان یا قلعه ای (قلاعی) در ترکستان. اما آنچه مسلم است این اسم مرکب اسم عام است و تنها در مورد این قلاع بکار نمی رفته و به صورت عمومی به هر حصار یا شهر قدیمی اطلاق می شده است. چنانچه در لغت نامه دهخدا آمده است: "غالب شهرهای ایران در قدیم کهن دژی داشته اند." این عبارت در مورد کوشک و بالاخانه کهن و قدیمی نیز مورد استناد و استفاده قرار گرفته است (دهخدا - ج ۱۲ - صص ۱۸۶۲۵ و ۱۸۶۲۶).

"شهر" در عربی به صورت صفت و اسم و به معنای "دانا"، "عالم"، "ماه"، وقتی که ماه آشکارا گردد و قریب به کمال رسد، "قمر"، "ماه نو" و بالاخره "هلال" آمده است: مانند

شهر رمضان. شهر در عربی به صورت مصدر "آشکار کردن چیزی را" و "معروف کردن" ذکر شده است. اینکه این لغت در فارسی و عربی بدین صورت مورد استفاده بوده است نیز خود جای مطالعه و تحقیق دارد. زیرا همان طور که در مفهوم کلمه "ماه" خواهد آمد خواهیم دید که اعراب کلمه پهلوی ماه را به شهر (شهرستان) اطلاق می کردند و بالعکس، در فارسی ماه به جای شهر (سی روز) در عربی بکار می رود. بدین ترتیب مکان و زمان به نوعی در هم آمیخته اند و این هر دو با لغاتی چون آگاهی و آشکار کردن و دانایی هم معنی قرار داده شده اند. در مورد کلمه "بلد" نیز همین امر به صورتی صادق است. زیرا "بلد" در عربی شهر است و در فارسی بلد بودن به معنی آگاه و باخبر بودن است.

آن طور که در لغت نامه مرحوم دهخدا آمده است بنا بر برخی نظرات ریشه شهر سریانی است و از "سهر" گرفته شده است که بعداً در عربی تبدیل به شهر شده است. ولی همچنین آمده است که: "چون ماه شهرت دارد آنرا (شهر) گفته اند زیرا مردم دخول و خروج ماه را اعلام می دارند." (همان) در عین حال به نظر می رسد که لغت ماه با کلمه "ماد" ارتباط داشته باشد. در این مورد ضمناً می توان به شرح کلمه "شهر" مراجعه کرد که در آن آمده است: "شهر بانو زنی زیبا از کشور ماه آباد = (ماد) بود که شاه موبد شیفته او گردیده و..." (دهخدا - ج ۱۰ - صص ۱۴۶۱۴).

اعراب، در زمان فتح ایران، نهاوند را "ماه بصره" و دینور را "ماه کوفه" و هر دوی آنها را "ماهین" یا "ماهان" نامیده بودند. لغت ماه از فارسی پهلوی به زبان عربی وارد شده و اعراب آنرا به معنای بلده، قصبه، شهر و مملکت به کار برده اند. از سوی دیگر چنانکه در لغت نامه دهخدا، ذیل همین کلمه، آمده است این لغت باقیمانده "ماد" و "مای" قدیم است که مرکز مملکت مادی باشد. مسکن قوم ماد را نیز ماد می گفته اند و این کلمه در پهلوی و پارسی (و نیز تعریف) "ماه" شده است. بنابراین، ماه به زبان پهلوی شهر و مملکت را گویند که عربان مدینه می خوانند.

در دنباله همین بحث آمده است که: "کلمه ماه صورت تغییر یافته "ماد"، اسم قوم و مملکت غربی ایران بوده است. در کتاب پهلوی کارنامک اردشیر بابکان این کلمه به همان ترکیب قدیم خود "مادیک" = "ماد" آمده اما معمولاً در پهلوی ماه می گفتند. "ماه" همچنین نام فرشته ای است که موکل جرم قمر است و نیز نام فرشته ای (ایزد کره ماه) است که مانند خورشید مورد تعظیم و تکریم است. ماه را غالباً تشکیل دهنده تخمه و نژاد ستوران می دانسته اند و نیز در اوستا مری گیاه رستنی خوانده شده است (دهخدا - ج ۱۲ - صص ۲۰۰۴۰ و ۲۰۰۴۱ - جهانگیر اوشیدری، همان، صص ۴۲۶ - ۴۲۵). آخرین کلمه این مجموعه "مدینا" است که "به لغت

زند و یازند به معنی شهر است و به عربی مدینه گویند. هر چند توضیح دیگری در این مورد در لغت نامه دهخدا نیامده است ولی اجمالاً به نظر می رسد که ریشه کلمه مدینه در عربی و فارسی مدینا بوده است، که البته این خود جای مطالعه و تحقیق دارد.

ب - مهم ترین کلمات عربی مترادف با مفهوم شهر که وارد زبان فارسی شده اند :

بحره - بلده - بلاد - حضارت - حضر - دیار - قصبه - کوره - محفوظه - مدینه - مدر - مزلف - وطن.

در اینجا به بیان مفاهیم برخی از این لغات می پردازیم:

۱ - ب - معانی مترادف شهر در زبان عربی که در فارسی وارد شده اند.

برای بیان کلمه مترادف شهر در زبان عربی لغات و عباراتی هستند که در ادبیات فارسی وارد و جزئی از آن شده اند. این کلمات، در اصل هر معنایی که داشته اند، با معانی خاصی در فارسی مورد استفاده و استناد قرار گرفته اند. در اینجا به این لغات و معانی آنها می پردازیم:

لغتی که به ترتیب حروف الفبا در اول این مجموعه قرار می گیرد کلمه "بحره" است. این کلمه به معنای شهرو زمین (زمین پست) است. این لغت از سوی دیگر به معنای "مرغزار بزرگ" و "استاد نگاه آب" و همچنین "هرده که در آن نهر جاری و آب صاف و گوارا باشد" آمده است (دهخدا - ج ۲ - ص ۴۳۹). لغت بعدی در این فهرست "بلده" است. جمع این لغت "بلاد" است. بلده به معنای "شهر" و نیز "شهر آبادان" آمده است. بلده قطعه ای از بلد یعنی جزء معین و تخصیص یافته ای از آن است؛ زیرا بلد، چنانچه بعداً تفصیل آن خواهد آمد، عموماً به عنوان "زمین" است. در معنی به "جای باش" بلده گفته شده است. به معنی خاک "تراب"، زمین، ارض، و یا پاره ای از زمین آمده است (دهخدا - ج ۴ - ص ۴۹۵).

"بلد" مانند بلده معنی "شهر" هم می دهد. این لغت مترادف الکه یا الکا (به معنی ملک و بوم و زمین) می باشد. بلد، هم معنی با کلماتی چون "بلده، کوره، عامره، مدینه، مصر، عاصمه"، دانسته شده که جمع آن بلاد و بلدان است. بلد به "زمین ناکنده آتش نا افروخته، خاک، تراب، گورستان، مقبره، خانه" نیز اطلاق می شود. معنی مترادف دیگر این لغت "جای بیضه نهادن شتر مرغ" است. بلد هم مانند بلده به "سینه"، "کف دست"، "گشادگی میان دو ابرو" گفته می شود. بلد به "یکی از منازل قمر" و "عنصر چیزی" نیز گفته شده است. آخرین معنای مهم بلد در این مطالعه واقف از چیزی، دانای درکار، مطلع و آگاه" است. در مجموع بلده و بلده شهر، به معنای بخش کوچکی از یک پدیده بزرگتر، مثل مملکت، ناحیه، یا زمین اشاره دارند.

بعد از بلد، در ترتیب حروف الفبا، به کلمات "حضارت" و "حضر" می رسیم. حضارت به معنای "شهر" و "حضر" آمده است. حضارت "اقامت در شهر، مقیم بودن، به حضر اقامت کردن، مقابل بدوات و شهرنشینی" معنی می دهد. حضارت در شکل مصدری خود به معنای "حاضر آمدن، حاضر کردن، مقیم شدن به شهر مقیم بودن به حضر، اقامت کردن و در مقابل بدوات آمده است (دهخدا - ج ۶ - ص ۹۱۲۲ - ۹۱۲۰) کلمه "حضر" که یک اسم عربی است در فارسی به معنی "نزدیک، درگاه، حضور، و نیز شهر، حضاره و در مقابل مفهوم "بدو" آمده است. از مترادف های دیگر این کلمه می توان به "خانه حضور، خانه باشی" و در "مقابل سفر، آرام، مقام و مقابل سفر راه" اشاره کرد (همان).

لغت "دیار" جمع کثرت دار، به معنی خانه و نیز به معنای جبل و جبال است. این کلمه جمع داراست و به معنای "زادگاه، وطن، موطن، شهر، مدینه، و ناحیه" آمده است. دیار به معنی "کشور، ملک، مملکت و بلاد" هم آمده است. همین طور دیار به "نواحی، سرزمین، و ولایات" نیز اطلاق می شود (دهخدا - ج ۸ - ص ۱۱۳۴۵).

واژه بعدی در مجموعه لغات عربی الفاکنده معنی شهر در فارسی کلمه "مدینه" است. در بخش لغات فارسی گفتیم که ممکن است مدینه از کلمه فارسی مدینا اخذ شده باشد. مدینه عموماً به معنی "شهر" و نیز به معنای "شهرستان"، "شهر بزرگ"، "شارستان"، "قلعه" و "شهر مبنی بر معظم زمین" آمده است. جمع آن مداین، مدائن و مدن است. مدینه به معنای "پرستار" یا "دایه" نیز گفته شده که لذا حالت حمایتی و حراستی شهر از ساکنانش را می تواند تداعی کند (دهخدا - ج ۱۲ - ص ۲۰۵۶۲). در همین جا لازم است که به مشتقات دیگری از این کلمه مهم نیز اشاره شود که اهم آنان "تمدن" است. در لغت نامه دهخدا در شرح کلمه تمدن آمده است: "تخلق به اخلاق اهل شهر و انتقال از خشونت و همجیه و جهل به حالت ظرافت و انس و معرفت. و گوینده مولده است." همچنین در تشریح واژه تمدن آمده است: "در شهر بود باش کردن و انتظام شهرنمودن و اجتماع اهل حرفه" و "اقامت کردن در شهر"، "شهرنشینی"، "مجازاً" تربیت - ادب". مصدر مرکب تمدن داشتن نیز به معنی "دارای تربیت بودن"، "شهرنشینی بودن و در مرحله کامل تربیت اجتماعی قرار داشتن" و "خلاف بربریت" به کار رفته است (دهخدا - ج ۵ - ص ۶۹۷۲). بدین ترتیب ملاحظه می شود که تمدن، قبل از آنکه به مسائل اقتصادی، سیاسی، کالبدی و غیره بپردازد به بالاترین مراتب تربیت و ادب و دانایی و معرفت اشاره دارد. مشتق دیگر این کلمه که در اینجا می باید مطرح شود کلمه "تمدین" است که در لغت نامه به معنی "شهر ساختن"، "شهر کردن"، "شهر گردانیدن" و همچنین "ثابت و مقیم گردانیدن بجایی" آمد

معنای " شهرزادگاه، میهن و نشیمن " هم آمده است. وطن به معنای آسمان هم به کار رفته است. وطن به " معنای مطلق نشستگاه " می باشد و به سخنی مقام و جایی که در آن سکونت می کنند " به کار گرفته شده است (دهخدا - ج ۱۵ - ص ۲۳۲۰۹ و ۲۳۲۱۰).

در پایان نیز به کلمه شهرسازی می پردازیم که به نظر نمی رسد سابقه تاریخی چندانی داشته باشد. در توضیح عبارت " شهرسازی " به عنوان حاصل مصدر مرکب آمده است: " ساختن شهر، بناکردن شهر " (دهخدا - ج ۱۰ - ص ۱۴۶۱۰). در مورد این کلمه قابل توجه است که با وجود گستره عظیمی از مفهوم شهر این لغت حوزه بسیار محدودی را در بر می گیرد. در واقع این کلمه بیشتر به کالبد شهر اشاره دارد که همچون شیء یا ابزاری فیزیکی باید ساخته شود. در حالی که بررسی های ما نشان دادند که مفهوم شهر در زبان و فرهنگ ایرانی بیشتر یک مفهوم غیر مادی و کیفی است.

است (همان) (برای آگاهی بیشتر از معنی کلمه مدینه به طور خاص - مدینه النبی - به لغت نامه دهخدا - ج ۱۳ - صص ۲۰۵۶۳ و ۲۰۵۶۴ مراجعه فرمایید).

" مدر " کلمه بعدی این مجموعه لغات است. مصدر مدر قبل از همه به معنای کلان شکم گردیدن است. در عین حال این کلمه به " ده یا شهر یا شهرستان " نیز اطلاق شده است. سبب آنکه شهروده را از مدر گرفته اند آنست که بنیان آنها از مدر (گل و کلوخ) است. در اینجا می توان به مصدر " مدر " اشاره کرد که به معنای " به گل کردن "، " به گل بینودن "، " گل اندودن مکان را "، " گل کاری کردن " و " درز سنگهای حوض را با گل گرفتن " آمده است. (دهخدا - ج ۱۳ - ص ۲۰۵۲۷). آخرین واژه در این فهرست " وطن " می باشد که جمع آن " اوطان " است. وطن " جای باش " جای اقامت، محل اقامت و مقام و مسکن " است. وطن به معنای " جایی که شخص زاییده شده و نشو و نما کرده و پرورش یافته است " می باشد، ضمن آنکه به

نتیجه گیری و جمع بندی

علمی، برای شناخت واقعی و عمیق یک پدیده محیطی و فضایی، با هدف دخالت در آن، چاره ای نیست مگر مراجعه به ساختار تاریخی - فرهنگی آن و تحولی که حاصل نموده است. هر دو جنبه ذکر شده مارا وادار به بررسی مفاهیم محیطی می نماید. برای این اقدام نیز فرهنگ لغات، اگر نگوییم که تنها منبع، حداقل یکی از بهترین منابع است.

با این مقدمه به امر جمع بندی و نتیجه گیری از این مبحث می پردازیم. این موارد رامی توان به ترتیب ذیل دسته بندی کرد:

- ۱- بررسی موضوع شهر در فرهنگ لغت نشان می دهد که ما در ایران از فرهنگ بسیار گسترده ای در این عرصه برخورداریم که متأسفانه بسیار به این موضوع کم توجهی شده است. در واقع باید اذعان کرد که با غفلت از این امر دانش بومی ما به فراموشی سپرده شده و فرهنگ - زبان - جهان ایرانی به میزان نگران کننده ای در حاشیه قرار گرفته است.
- ۲- وجود لغات متعدد برای اشاره به، و نامیدن فضایی چون

آنچه در مورد نتیجه گیری و جمع بندی این مبحث می توان گفت می تواند بسیار گسترده باشد. اما در اینجا، بیشتر مخاطب آنچه آمد کسانی هستند که در عرصه های شهرسازی، معماری و رشته های مشابه فعالیت دارند. در این مقاله مختصر این هدف دنبال می شود که دایره ذهنیات دست اندرکاران در امور سازماندهی و دخالت در محیط گسترده تر گردیده و موضوع هایی که تاکنون به آنها توجه کافی نشده است بیشتر مورد توجه و عنایت قرار گیرند. از جمله این موضوع ها مفاهیم اجزاء محیط در قالب یک ساختار معنا شناسانه زبانی - فرهنگی است. این بدین مفهوم نیست که تاکنون کسی به مفهوم محیط، فضا و اجزاء آن نیاندیشیده است. منظور ما در این بحث باز نمودن افقی نسبتاً جدید در معنا شناسی محیط و فضا است. در این روش معانی عمیق و گسترده محیط و عناصر آن، با اتکا به منبع عظیم و کم نظیر زبان فارسی، مورد بررسی قرار می گیرند. هر چند این بررسی ممکن است بیشتر تاریخی به نظر آید ولی باید توجه نمود که اولاً تمامی موجودیت و ماهیت فرهنگی، و هویتی ما از این سنخ و جنس هستند و ثانیاً، از نظر

"شهر" نشان از اهمیت این فضا در جامعه و فرهنگ ما دارد. این کلمات هر یک به جنبه و بعدی از ابعاد این فضا اشاره دارند که حاصل دانش، تجربیات و توسعه فرهنگی - تاریخی ملت ایران است. این گنجینه در حالتی موجودیت و ارزش واقعی خود را حفظ می کند که شهر نشینی و شهرگرایی امروز ما نه تنها واجد کیفیات مستتر در زبان، در قالب واژگان مرتبط با شهر، بلکه توسعه دهنده آن می بود که متأسفانه بدین گونه نیست.

۲- شهر، طبق آنچه که در این مقاله مطرح گردید، ریشه ای بس عمیق در تاریخ این مرز و بوم دارد. مهم ترین نکته مستتر در این امر این است که شهر در ایران همواره یک امر و پدیده قدسی و آسمانی تلقی می شده است. شهر در اعتقادات اسطوره ای ایرانیان یک بهشت جاودانی است که احتمالاً کسی قدرت بر پا کردن آنرا نداشته است. شاید این امر که می توان شهر، این امر آسمانی را در روی زمین ساخت بعدها بوجود آمده باشد. ولی در این صورت نیز تنها پادشاه که متصل به بارقه الهی و صاحب فر یا فره کیانی است اجازه دارد و می تواند چنین امری را محقق کند.

۴- از دیگر نکات مهم و قابل اعتنا جنبه کمال گرایی فرهنگ ایرانی، چه قبل و چه بعد از اسلام، در مورد شهر است. تا آنجا که شهر در شکل آرمانی خود به نور (فره) تعبیر می گردد. تحولات بیرونی در رابطه با شهر و شهرسازی در دوران معاصر و دل مشغولی تصمیم سازان و تصمیم گیران به آن تحولات باعث شده است که این ابعاد شهر و شهرگرایی ایرانی به کلی مورد غفلت قرار گیرد.

۵- زبان را می توان خود فرهنگی و ماندگار یک جامعه دانست فراموش کردن و غفلت از زبان غفلت از خودی خود است. فضا و زبان هر جامعه ای مختص همان جامعه است و جهان هر قومی به این امر باز می گردد. نباید، به بهانه جهانی شدن، فرهنگ - زبان - جهان جامعه حذف گردد. برای حصول این مقصود نیز ارتباط متقابل زبان و محیط می باید به شدت مورد توجه و مراقبت قرار گیرد. شهران جمله فضاهایی است که این ارتباط در آن می تواند در سطح گسترده ای مطرح باشد. این جهت گیری راهبردی به توسعه زبان و شهر (= انسان و جهان ایرانی) منجر خواهد شد.

۶- جوامع در یک فرهنگ - زبان - جهان خاص زندگی می کنند. در این فرهنگ - زبان - جهان هر پدیده عینی یا ذهنی مفهوم خاص خود را دارد که در داخل شبکه پیچیده ای از سایر مفاهیم جای گرفته است. بدین ترتیب هر مفهومی در داخل این شبکه می تواند متولد شده، توسعه یابد، یا فراموش گردد. موجودیت یک جامعه تنها منوط به حضور

فیزیکی آن نیست. پایداری یک جامعه بیشتر در گرو ماندگاری همین فرهنگ - زبان - جهان است. شهر و امور مربوط به آن حوزه بسیار مناسبی برای این ممارست فرهنگی است.

۷- ما بر پایه روش تاریخی - فرهنگی خود می توانستیم برای شهرها، و در قالب نام گذاری، یک رتبه بندی و طبقه بندی مناسب، چه از نظر اندازه یا نزدیکی به شهر آرمانی یا عملکرد و یا مکان گیری آن، تعریف، و بدین ترتیب از دام کمی گرایی محض در این خصوص بگریزیم.

۸- مهم ترین دستاورد این مبحث می تواند این نکته باشد که شهر در فرهنگ - زبان - جهان ایرانی پدیده ای متعالی و کیفی است و اگر این نحوه نگرش همچنان ادامه می یابد ما اینک دارای تمدنی بسیار ممتاز و آموزنده و چشمگیر بودیم.

۹- در میان لغات یاد شده هیچ لغتی که به نوعی شهر را فضایی که، زاییده و تعیین کننده و به نمایش گذارنده رابطه بین مردم و حکومت باشد، مانند لغت شهروند، به عنوان مثال، دیده نمی شود (شهروند یک لغت بسیار جدید و ترجمه شده از زبان های اروپایی است). آنچه بسیار بر آن تاکید شده تعریف رابطه بین خداوند و انسان در فضای شهر است. شهر شاید ابزار حکومت خداوند بر روی زمین به واسطه و از طریق شاه است و شاید بشود چنین نتیجه گرفت که در این صورت شهر که به خداوند و نماینده او بر روی زمین تعلق دارد به ساکنان آن متعلق نیست. اگر این فرضیه را بپذیریم به این نتیجه می رسیم که ممکن است علت برخی از مشکلات اساسی ما در شهرنشینی امروز در ایران از همین نکته ریشه بگیرد. و شاید می بایست قبل از تقلید از نظام های شهرنشینی غربی راهی برای رفع این معضل اساسی اندیشیده شود. به طوری که شهرنشینان خود را صاحب واقعی شهر و حاکم بر مقدرات آن بدانند و این تفسیر که شاه سایه و نماینده خدا بر روی زمین و مالک و صاحب اختیار شهر است با فرهنگ "جامعه نشان و دست خداوند بر روی زمین است" تعویض می شد، که برگرفته از تعالیم اسلامی است.

۱۰- نکته قابل تامل دیگر به عنوان نتیجه حاصل از این بحث، این است که هر چند شهر (مدینا یا مدینه) در فرهنگ - زبان - جهان ایرانی متعالی ترین شکل زیست جامعه و اوج قله کمال فرهنگی آن دیده شده است ولی این به معنای نفی روستا و روستانشینی نیست. همان طور که در متن حاضر نیز به وضوح دیده می شود در موارد متعددی یک کلمه هم به شهر و هم به روستا اطلاق می گردد. این شکل از برخورد هم قبل از اسلام و هم بعد از اسلام رخ داده

شد شهر واقعی برابر با فره و بارقه الهی است لذا چه بسا یک روستا و شهرک بتواند مرتبه بالاتری از مقام شهری بزرگ را به خود اختصاص دهد.

۱۱- و در نهایت، با وجود ارزش فوق العاده برای مطالعات کالبدی و باستان شناسانه ابعاد دیگری نیز وجود دارند که در تکمیل و روشن سازی آن گونه مطالعات می باید مورد توجه قرار گیرند. مسلماً یکی از مهم ترین این ابعاد معنا شناسی مبتنی بر زبان است.

است. آنچه در مقابل شهر (شهرستان) قرار دارد بیابان گردی و فرهنگ بدوی است. ضمن آنکه شهر نیز در شکل آرمانی آن به عنوان کامل ترین شکل هستی انسان مطرح شده است. بدین ترتیب حتی یک جامعه زیستی کوچک، از نظر کمی، به مراتب به شهر آرمانی ایرانی نزدیک تر است تا مجتمع زیستی بسیار بزرگی که در آن، به عنوان مثال، حرمت و ارزش انسانی براحتی زیر پا گذاشته می شود. زیرا همان گونه که در مباحث بالا گفته

منابع و ماخذ :

- ۱- اوشیدری، جهانگیر. دانشنامه مزد یسنا، نشر مرکز، ۱۳۷۱.
 - ۲- باطنی، محمدرضا. زبان و تفکر (مجموعه مقالات زبان شناسی)، انتشارات آگه، ۱۳۷۸.
 - ۳- براتی، ناصر. ارتباط متقابل زبان و محیط: چالشی در مقابل تفکرات مدرنیزم در مطالعات محیطی، پژوهش، شماره پنجم - انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۰.
 - ۴- پورجوادی، نصراله. درباره زبان فارسی (مجموعه مقالات)، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
 - ۵- جهانگیری، نادر. زبان: بازتاب زمان، فرهنگ و اندیشه (مجموعه مقالات)، انتشارات آگه، ۱۳۷۸.
 - ۶- حبیبی، سیدمحسن. از شار تا شهر: تحلیل تاریخی از مفهوم شهر و سیمای کالبدی آن (تفکر تائر)، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
 - ۷- خاتمی، محمود جهان در اندیشه هیدگر، اندیشه معاصر، ۱۳۷۸.
 - ۸- دهخدا، علی اکبر. لغت نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷. (مجلدات ۱۵-۰۴)
 - ۹- عریان، سعید. متون پهلوی، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱.
 - ۱۰- کیانی، محمد یوسف. شهرهای ایران (جلد ۳)، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۸.
 - ۱۱- گروه مطالعات شهری و منطقه ای، مفهوم شهر، مطالعات شهری و منطقه ای، ۱۳۵۸.
- 12- Bloom , M. et. al.(1996). Language and Space. (edi), MIT Press. U.K
13- Eysenk, W. (1984). Cognitive Psychology: A student's handbook, Lawrence Elbaum Asso. Ltd, Pub., U.K